

■ **سمانه صادقی**

امروز سسی وهفتمین سالروز شهادت چهارمین شهید محراب آیت‌الله حاج آقا عطاء‌الله اشرفی اصفهانی است. در شناسایی سیره اجتماعی و سیاسی آن شهید نامدار با فرزند ارجمندش حجت‌الاسلام والمسلمین محمداشرفی اصفهانی گفت‌وشنودی انجام داده‌ایم که نخستین بخش آن را پیش رو دارید. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مقبول و مقبول آید.

■ ■ ■

ظاهر آ‌پیشینه‌ار تباط پدر شما با حضرت امام‌از دیگر شهدای محراب بیشتر است. این آشنایی از کجا آغاز شده بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» این مسئله را از پیام حضرت امام می‌شود فهمید.ایشان در پیامشان فرموده‌اند که اینجانب از ارادتمندان آقای اشرفی اصفهانی بوده وهستم و قریب ۶۰سال است که ایشان را می‌شناسم. تقریباً سن این دو بزرگوار به هم نزدیک بود. زمانی که مرحوم والد در ۱۹سالگی درس اصفهان را ترک و برای تحصیل به قم هجرت کردند، لذا حضرت امام و مرحوم والد هر دو، در درس مرحوم آیت‌الله حجتی (مؤسس حوزه علمیه قم) شرکت می‌کردند. این آشنایی و ارتباط تنگاتنگ همچنان ادامه پیدا کرد تا آنکه مراجع ثلاثه معروف، آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله حجت و آیت‌الله صدر، زمامدار حوزه علمیه قم شدند و در نهایت هم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی اداره حوزه را به عهده گرفتند. یعنی این دو بزرگوار از سنین ۲۴، ۲۳سالگی با هم آشنا بوده‌اند.

پدر خاطراتی از این ارتباط ۶۰ساله برایتان نقل کرده بودند؟

شهید محراب در حالی که ازدواج کرده بودند، ۲۳سال به صورت مجرد در مدرسه فیضیه قم زندگی می‌کردند. چون به علت مشکلات اقتصادی قادر نبودند در قم منزلی را اجاره کنند و همسرشان والده ما در اصفهان ماندند. لذا ایشان هر دو، سه ماه یک بار برای یکی دو هفته به اصفهان می‌رفتند و برمی‌گشتند. در مدرسه فیضیه مرحوم آقای محدثقی خوانساری اساتد شهید محراب نماز جماعت می‌خواندند که یکی از مراجع ثلاثه بودند. حضرت امام هم مقید بودند که نماز را پشت سر ایشان بخوانند، چون آقای خوانساری در زهد و تقوا در قم معروف بودند. مرحوم والد نیز چون حجره‌شان در مدرسه فیضیه بود، همیشه مقید بودند نماز را پشت سر آیت‌الله خوانساری بخوانند. تصادفاً دو، سه بار آیت‌الله خوانساری به علت کسالت برای نماز جماعت نمی‌آیند. لذا وقتی آیت‌الله خوانساری نمی‌آمدند، علما و فضلاء قم اصرار می‌کردند که آقای اشرفی شما به جای ایشان نماز را اقامه کنید. ایشان اغلب قبول نمی‌کردند ولی وقتی اصرار می‌کردند، در محراب به نماز می‌ایستادند و یکی از کسانی که به ایشان اقتدا می‌کردند و نماز می‌خواندند، خود حضرت امام بودند. آن موقع، به امام حاج آقا روح‌الله می‌گفتند و وقتی این اتفاق می‌افتاد، می‌گفتند حاج آقا روح‌الله نماز مغرب و عشا را به آقای اشرفی اصفهانی اقتدا کرده است.

آیت‌الله اشرفی در میان علمای دیگر آن زمان چه جایگاهی داشتند؟

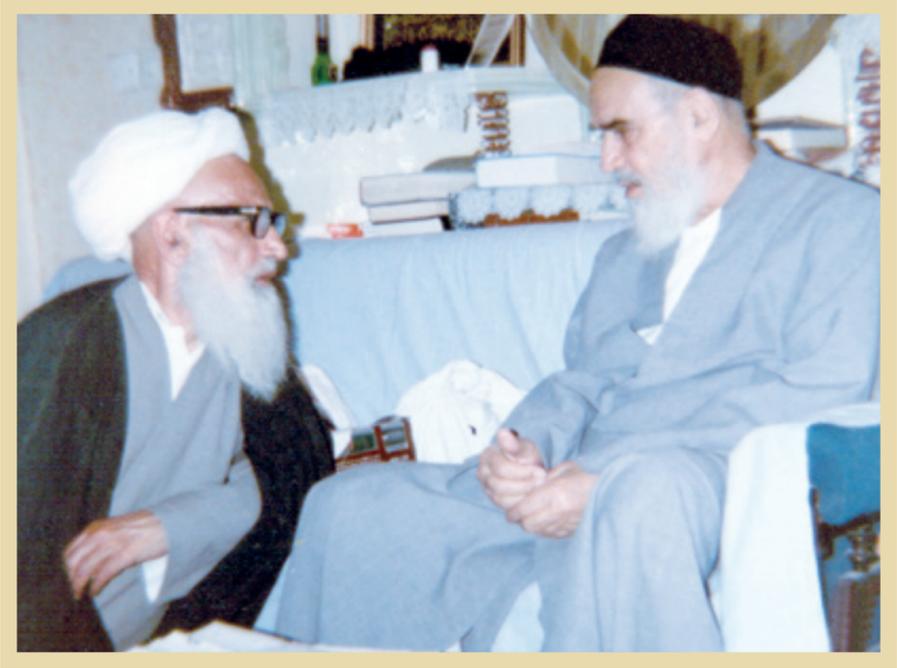
همان‌طور که گفتم همه شهید محراب را به عنوان یک عالم متقی و پرهیزکار می‌شناختند. لذا مرحوم آیت‌الله بروجردی گاهی برای دیدار از شهید محراب به حجره ایشان می‌آمدند. علاوه بر ایشان مراجع ثلاثه هم هر سه، چهار ماه یک‌بار به قم می‌آمدند و در منزل آیت‌الله آن روزها به ایشان حاج آقا عطاء‌الله می‌گفتند و ایشان را به نام می‌شناختند. حضرت امام را هم با نام حاج آقا روح‌الله و آیت‌الله گلپایگانی را هم با نام آسیدمحمدرضا گلپایگانی می‌شناختند. حضرت امام در طول مبارزات به نام خمینی شناخته شدند و گرنه قبل از آن اصلاً کسی به نام خمینی ایشان را نمی‌شناخت. در دوران مبارزات هم اعلامیه‌ها را به نام‌الخمینی امضا می‌کردند، بعد کم‌کم به نام خمینی معروف شدند.

شهید محراب چگونه با مبارزات امام آشنا شدند و به صف مبارزان پیوستند؟

ایشان مثل خود حضرت امام معتقد بودند رژیم شاه یک حکومت غیرقانونی است که در برابر اسلام و قرآن قرار گرفته لذا هنگامی که امام محور مبارزات شدند، همه در پیروی از امام به یکدیگر سبقت گرفتند و بدون استئضا از امام تبعیت می‌کردند. بزگانی چون آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی نجفی، آقای منتظری، آقای مشکینی، آقای فاضل لنکرانی، آقای بهجت و… حتی آیت‌الله شریعتمداری که بعداً حالت دیگری پیدا کرد، در مبارزاتی بودند که اطلاعاتی می‌دادند و سخنرانی می‌کردند. کسی منکر رهبریت امام نبود و همه می‌گفتند در مبارزات باید از حاج آقا روح‌الله تبعیت کرد. البته بعضی‌ها کند و ملایم و بعضی‌ها تند می‌رفتند، اما همان‌طور که گفتم مخالفتی در بین نبود. شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی در پیروی از امام خمینی قوی عمل می‌کردند. علمای معروفی همچون آیت‌الله صدوقی در یزد، آیت‌الله دستغیب در شیراز، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله اشرفی اصفهانی نیز در کل کشور علاوه بر هم‌راهی و ایجاد موج به تبعیت از امام افتخار می‌کردند و ایشان را محور اصلی رهبری می‌دانستند و همین امر هم باعث پیروزی امام شد و الا با رژیم شاه در افتادن به این آسانی‌ها نبود. حتی یاد هست در ملاقات‌هایی که همراه مرحوم والد با آیت‌الله مرعشی داشتیم، ایشان می‌گفت: «تمام تلاش ما باید این باشد که آیت‌الله خمینی را به عنوان رهبر این نهضت جا بیندا رژیم و همه کارها را به عهده ایشان بگذاریم، چون ایشان خود بلد است راه را شناسایی کند، حرف بزند و پیام بدهد. ما باید از ایشان تبعیت کنیم.» به همین روی تبعیت علما و مراجع بزرگ آن زمان امری بدیهی بود و کسی با امام مخالفت نمی‌کرد. البته یک سری آخوندهای درباری وابسته به رژیم شاه هم بودند که اصلاً موقعیت اجتماعی نداشتند و مردم اصلاً آنها را قبول نداشتند و تعدادشان در کل کشور شاید به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید. منهای این چند نفر همه علما پیر و امام بودند.

خاطریخ

کفتوگو ۹۸۴۹۸۸



۳۶مهر ۱۳۶۰، واسمین دیدار آیت‌الله‌عطاء‌الله اشرفی اصفهانی با امام خمینی ۴۸ساعت پیش از شهادت

«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از سیره اجتماعی و سیاسی چهارمین شهید محراب»
در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام والمسلمین محمداشرفی اصفهانی – بخش نخست

می فرمود ساواک آب خوردن من را هم کنترل می کند!

علت حضور آیت‌الله اشرفی در کرمانشاه چه بود؟

ایشان پیش از شروع مبارزات و زمانی که در قم بودند، از طرف استادشان آیت‌الله العظمی بروجردی، به عنوان نماینده ایشان رهسپار کرمانشاه شدند و همان جا ماندند تا وقتی که مبارزات علیه رژیم شاه

علنی و انقلاب پیروز شد. پس از پیروزی انقلاب هم ایشان به عنوان نماینده حضرت امام در کرمانشاه و سپس امام جمعه آنجا منصوب شدند و بعد هم که دفاع مقدس پیش آمد و نهایتاً هم در ۲۳مهر ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند.

گویا آیت‌الله اشرفی اصفهانی در دوران مبارزات‌شان و در مقطعی حساس از امام حمایت هم کرده بودند؟

زمانی که آیت‌الله بروجردی رحلت کرد، عدلما بزرگ آن زمان در قم از جمله آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نجفی، آقای شریعتمداری، آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله ارکسی و… بودند که بعضاً خود را در معرض مرجعیت قرار داده و رساله‌هایشان را چاپ و پخش کردند. حضرت امام هم جزو این علما بودند ولی هم از نظر تقوایی و هم از نظر علمی با آنکه از همه آقایان دیگر جلوتر و پیشاتر بودند، خود را در معرض مرجعیت قرار نمی‌دادند. اگر هم رساله‌ای از امام چاپ می‌شد، روی جلد و صفحه عنوان، اسم مرجع دیگری را می‌زنند و در صفحه دوم یا سوم علائتی بود که نشان می‌داد این رساله آیت‌الله خمینی است. آن زمان کسی واقعاً جرئت نمی‌کرد بگوید بعد حاج آقا را کشتن کشتار هستم. اگر هم کسی می‌خواست خمس مالش را برای ایشان فرستد باید با هزار زحمت این کار را می‌کرد. در آنحرف که این کار بسیار سخت بود. در قم هم مراجعه به نماینده ایشان بسیار دشوار بود. به هر حال در آن مقطع شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی به صورتی قاطعانه و محکم، از امام به عنوان مرجع‌اعلم حمایت کردند.

آیت‌الله اشرفی چطور به نمایندگی امام در کرمانشاه منصوب شدند؟
همان‌طور که همه می‌دانند قبل از اینکه انقلاب پیروز شود، امام در سال ۴۲از زندان آزاد شدند و به قم آمدند و بعد دوباره دستگیر و به ترکیه تبعید شدند. در زمانی که امام را آزاد کرد، شهید محراب همراه با عده‌ای از اهالی کرمانشاه به دیدن امام رفتند. در آن دیدار امام ایشان را به عنوان نماینده خودشان در کرمانشاه منصوب کردند. پس از پیروزی انقلاب هم در سال ۵۷، نخستین کسی که به امامت جماعت منصوب شد، مرحوم آیت‌الله طالقانی در تهران بود و بعد چهار شهید محراب در شهرهای مهم منصوب شدند. در شیراز

آیت‌الله دستغیب، در تبریز آیت‌الله قاضی طباطبایی و بعد آیت‌الله مدنی که ابتدا اسام جمعه همانا بود، آیت‌الله صدوقی در یزد و مرحوم والد در کرمانشاه. آیت‌الله طاهری اصفهانی هم در اصفهان.

از روزهای اوج گیری انقلاب در کرمانشاه و نقش شهید محراب چه خاطراتی دارید؟

در دورانی که هنوز شاه بر اریکه قدرت بود ایشان مجبور و بیشتر مبارزات در کرمانشاه بودند. در آن زمان تظاهرات خیابانی کرمانشاه ابتدا به صورت آرام شروع شد و ایشان مردم را دعوت به راهپیمایی آرام می‌کردند و زد و خوردهایی نظیر «مرگ بر شاه» خبری نبود بلکه مردم در سکوت و خیلی آرام به عنوان اعتراض به رژیم شاه پیاده از مسجد آیت‌الله بروجردی تا میدان آزادی حرکت می‌کردند. کرمانشاه اهل سنت زیاد دارد بنابراین هم علما و هم مردم اهل سنت در این راهپیمایی‌ها حضور پیدا می‌کردند و برای اعتراض به رژیم شاه به طرف میدان آزادی رهسپار می‌شدند. به تدریج این راهپیمایی‌ها به تظاهرات و زد و خوردهای خیابانی کشید و شعارها شدت گرفت و «مرگ بر شاه» گهتن‌ها شروع شد. البته تظاهرات ابتدا از قم شروع شد و سپس به استان‌های دیگر و تهران کشیده شد. سرانجام هم مبارزات منجر به آمدن امام شد. به یاد دارم در یکی از همین تظاهرات‌های خیابانی مردم را به گلوله بستند. من در کنار حاج‌آقا بودم. همه بعد از تیراندازی فرار کردند و من مانده بودم که حاج‌آقا را که برآمد و یک کجا ببرم. بعد حاج‌آقا را کشتن کشتار به خانه‌ای بردم و چندین ساعت در آنجا ماندیم. سربازها در ریه‌های ارشی سوار بودند و از آنجا به مردم تیراندازی می‌کردند.

این واقعه مربوط به چه سالی است؟

چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، اولین شهید تظاهرات در کرمانشاه یک دانشجوی ۲۲، ۲۳ساله به نام آقای صابونی بود. خلاصه آن روز خدا رحم کرد که تیر به حاج‌آقا نخورد.

در دورانی که حضرت امام در نجف اقامت داشتند، ارتباط آیت‌الله اشرفی با ایشان به چه طریق بود؟
ابتدا به این نکته مهم اشاره کنم که علت تبعید امام از ترکیه به نجف این بود که رژیم می‌خواست شخصیت امام را تحت‌الشعاع علمای نجف قرار دهد. اتفاقاً قضیه برعکس شد. آن زمان آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خویی و آیت‌الله شاهرودی از مراجع معروف عراق بودند. امام با نیرو و انرژی و استعداد فوق‌العاده‌ای که داشتند، در خارج فقه را در نجف شروع کردند که مثل بمب اتم



درد

ارتباط پدر با امام تنگاتنگ بود و در مدتی که امام در نجف بودند حاج آقا مرتباً وجوهات شرعی را به نحو غیر رسمی و با زحمت بسیار خدمت امام می‌فرستادند. لذا رژیم چندباری هم ایشان را تهدید کرد که اگر دست از آیت‌الله خمینی بردارید شما را تبعید می‌کنیم و حاج آقا هم می‌گفتند: من آماده‌ام هر جایی می‌خواهید بفرستید

مشرف می‌شدند، از دور ایشان را زیارت کنند اما برخی از کسانی که برای زیارت به نجف و کربلا می‌رفتند، به صورت سانسور شده و مخفی با امام دیدار می‌کردند. من در همان سفری که به نجف داشتم به دیدار امام رفتم و پشت سرشان نماز خواندم. حتی بعد به منزل‌شان رفتم و دست‌شان را بوسیدم ولی همان‌طور که اشاره کردم مردم عوام می‌ترسیدند جلو بروند. به هر حال با آن اوضاع و احوال و اختناق‌هایی که در زمان رژیم شاه بود خداوند خواست که نظام جمهوری اسلامی به رهبری امام برقرار و رژیم شاه ساقط شود.

آیت‌الله اشرفی اصفهانی با امام در دوران نهضت چگونه ارتباط داشتند و از نحوه رد و بدل شدن پیام‌های ایشان چه خاطراتی دارید؟

ارتباط حاج‌آقا با امام تنگاتنگ بود و در مدتی که امام در نجف بودند حاج‌آقا مرتباً وجوهات شرعی را به نحو غیر رسمی و با زحمت بسیار خدمت امام می‌فرستادند و قبض‌های امام را دریافت می‌کردند. ظاهر قضیه این‌طور بود که حاج‌آقا پول را دست کسی می‌دادند و می‌گفتند به نجف ببر و تحویل دفتر امام بده و قبض را بگیر و بیاور. کافی بود مأموران ساواک در بازرسی مرز ایران و عراق به قبضی از وجوهات امام برخوردند تا طرف را یکسره از همان جا رهسپار زندان و باو برخورد شدیدی بکنند.

میزان حساسیت ساواک کرمانشاه بر شهید محراب تا چه حد بود؟

گاهی اولتیماتوم می‌دادند که چرا با آیت‌الله خمینی ارتباط دارید؟ ولی حاج‌آقا در جواب می‌گفتند ایشان مرعع تقلید است و من فقط به سراغ ایشان نمی‌روم و به سراغ آقای خویی و آقای حکیم هم می‌روم. بحث من سیاسی نیست بلکه ایشان مجتهد و مرجع تقلید است و مردم هم به ایشان مراجعه می‌کنند و وجوهات می‌دهند لذا وجوهات هر یک از آقایان را که توسط مقلدن آنها صحن حضرت امیر (ع) برگزار می‌کرد با وجود آیت‌الله خویی که آیت‌اقای حکیم باشد یا آقای خویی یا آقای شاهرودی؛ به این عنوان وجوهات را برای امام می‌فرستادند. رژیم چندباری هم ایشان را تهدید حرف تأثیر زیادی در نجف داشت و موج ایجاد کرد. به هر حال موقعیت علمی امام کاملاً در نجف جافتاد و اگر کسی می‌گفت دست از آیت‌الله خمینی برندارید شما ترکید می‌کنیم و حاج‌آقا هم می‌گفتند: من آماده‌ام هر جایی می‌خواهید بفرستید. تهدید به تبعید زیاد می‌کردند ولی عملی نند.

از دستگیری‌های شهید در دوران نهضت چه خاطراتی دارید؟

شبی که امام از نجف حرکت کردند که به کویت بروند چون به کویت راهشان ندادند کسی از سرنوشت‌شان باخبر نبود و من چون خیلی به امام علاقه داشتم و از سرنوشت‌شان بی‌خبر بودم آن شب گریه می‌کردم. ساعت یک بعد از نصف شب بود که تلفن خانه ما زنگ خورد. گوشی را خام‌برای ناهار به منزل ما بیاپید. حاج‌خانم هممان خانم امام (رحمت‌الله علیه) بودند و حاج‌آقا هم مهمان امام بودند. مرحوم والد می‌گفتند آنجا در خدمت امام یک غذای عربی خوردیم.

شما هم در این سفرها همراهشان می‌رفتید؟
خیر، من آن موقع در قم درس می‌خواندم و پاسپورت نداشتم اما بعدها خودم به صورت غیرقانونی به نجف رفتم. امام در مدرسه آیت‌الله بروجردی در نجف نماز می‌خواندند اما اغلب ایرانی‌ها جرئت نمی‌کردند پشت سر ایشان نماز بخوانند، چون اگر نماز می‌خواندند، از آنها عکس می‌گرفتند و شناسایی می‌شدند و مأموران لب مرز آنها را تعقیب و دستگیری می‌کردند. از طرفی حضرت امام عصرها از آنجا که منزل‌شان تا حرم حدود ۵۰۰ متر بود این مسیر را پیاده طی می‌کردند.

ایرانی‌ها هم چون می‌ترسیدند نزدیک شوند، در پیاده‌روها می‌ایستادند تا ساعت ۹ که امام به حرم منظور تان کمیته مشترک است؟

بله، ۱۵، ۱۰روز در آنجا زندانی بودند و بعد علمای بزرگ آن زمان از جمله آیت‌الله گلپایگانی و دیگران از قم توصیه کردند که ایشان چون بیمار هستند آزاد شوند و قرار شد از ایشان هم تعهد بگیرند که دیگر در کرمانشاه کاری انجام ندهند. ایشان هم تعهد را زیر پا گذاشتند و گفتندی خود از من تعهد نگیرید. من تازه‌ده هستم از آیت‌الله خمینی دست برمی‌دارم. به هر حال حرف ایشان نشدند و آزادشان کردند و ایشان هم به کرمانشاه برگشتند و مردم استقبال مفصلی از ایشان کردند و رژیم توانست کاری انجام بدهد.

چگونه باخبر شدید که ایشان را شبانه به تهران برده‌اند؟

ما آن شب تا صبح خوابیدیم. وقتی هم صبح من واخوبی به شهربانی رفتم، که بفهمیم قضیه از چه قرار است، گفتند ایشان را برده‌اند تهران، بروید از آنجا پیگیری کنید. ما آدمی کم خدمت آیت‌الله

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۴۹۲

گلپایگانی و آیت‌الله مرعشی و علمای قم و رایزنی کردیم که بفهمیم ایشان کجا هستند. نهایتاً فهمیدیم ایشان در کمیته مشترک هستند. چند روزی که ایشان در آنجا بودند، ممنوع‌الملاقات بودند و سلولشان هم انفرادی. خودشان می‌گفتند حتی می‌خواستیم نماز بخوانم، به قدری تازیک بود که نمی‌دانستم کی صبح می‌شود. کی ظهر. فقط یک چراغ فوق‌العاده کم نور در سقف بود و من در همان نور مختصر توانستم در آن چند روز یک دور قرآن را ختم کنم. وقتی هم می‌خواستیم بیایم بیرون. نمی‌دانستم شب است یا روز. یک پارچه و می‌بردند دستشوئی، وضو می‌گرفتیم و دوباره به سلول برمی‌گرداندند و در را قفل می‌کردند. در همان زندان‌ها آقایان دیگری از قبیل آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله طاهری اصفهانی هم بودند.

شکنج‌شان هم کرده بودند؟

خیر، هم می‌گفتند اصلاً توهمین و جسارت و این حرف‌ها نبوده. فقط در زندان انفرادی بودند که با کسی تماس نداشته باشند.

ساواک بعد از آن هم حاج آقا را تهدید کردند؟

زیاد، مثلاً وقتی سخنران‌هایی را که ره برای مناسبت‌ها یا برپایی نماز جماعت به کرمانشاه دعوت می‌کردیم، ساواک پیام‌هایی می‌فرستاد. مثلاً دو سال ماه رمضان، سخنران نماز جماعت ایشان و مهمان منزل ما، مرحوم آیت‌الله خزعلی بود. آشیخ محمد یزدی، مرحوم آشیخ علی مروراید و آقای صابری همدانی از نمایندگان خبرگان و از نماینده‌های امام در ترکیه، مرحوم شهید هاشمی‌نژاد هم از سخنرانانی بودند که دعوت‌شان می‌کردیم. همه هم از طرفداران قرص و محکم امام بودند که اسم ایشان را با کنایه می‌بردند و مثلاً می‌گفتند خدایا این کسی را که همه دل‌ها متوجه اوست، حفظ بفرما. مراجع تقلید، خصوصاً عزیز ما را حفظ بفرما. مرجع عالیقدر ما را حفظ بفرما. اسم نمی‌آوردند، ولی معلوم بود منظورشان کیست. خلاصه به هر نحو ممکن حرف‌هایشان را می‌زدند و سخنرانی‌هایشان نیش‌دار بود. لذا ساواک می‌پرسید منظور تان کیست؟ بعضی از افراد را هم دستگیر کردند. مثلاً آقای یزدی و آقای مروارید را گرفتند و توی گوش آقای مروارید کشیده‌روند.

در دور‌های که در کرمانشاه نماینده امام بودند، اخبار سیاسی از چه طریق به ایشان می‌رسید؟

ما مرتباً حاج‌آقا را حمایت و مطلع می‌کردیم و هر اتفاقی را که در قم می‌افتاد به اطلاع ایشان می‌رساندیم. آن روزها مثل امروز تلفن همراه و کلازیاد تلفن وجود نداشت و هر اتفاقی که می‌افتاد، به سختی به ایشان می‌رساندیم. چون باز تلفن عمومی زنگ نمی‌زدیم و خیلی سخت بود. حتی یکی از آقایان به شاگرد‌دهایش می‌سپرد و می‌گفت: «یک کاری کنید مثل من نشوید. من آب هم بخورم ساواک ندانلم هست، چون اگر فقط یک بار دستگیر شوید و برایتان در ساواک پرونده تشکیل بدهند، دیگر راه‌تان نمی‌کنند. زرتنگ کسی است که گیر نیفتد». لذا من خودم حدود ۱۰ ساعت تحت پیگرد ساواک بودم و حرم مرا پلمب کرده بودند. دادستان تهران به قم آمده بود. و حجره‌هایی را در مدرسه فیضیه پلمب کرده بود. آن موقع دو گونی پر از اعلامیه‌ها و عکس امام در حجره من بود. همین‌طور کتاب ولایت قیبه در جرمش حداقل زندان ابد بود. یک‌بار رفتم خدمت آقای گلپایگانی و گفتم آقا ما به شدت تعقیب می‌کنند. یک کاری کنید که تعقیب نکنند. پرسیدند چرا؟ گفتم به این دلایل. گفتند اصلاً ماندن تو در قم حرام است. هر چه زودتر برو. لذا چون من با لباس روحانیت نمی‌توانستم بروم با لباس شخصی رفتم. اخوی‌های من هم دانه، من به من می‌گفتند تو چون داغ و دواوتش هستی، ما بالاخره پدرمان را به کشتن می‌دهی. آن شبی که حاج‌آقا را دستگیر کردند و بردند، اخوی‌ها تا صبح سرزشم کردند که تو باعث شدی پدر را گرفتند. وقتی هم حاج‌آقا قاصطقی فوت کرد، در کرمانشاه مهم‌ترین مجلس ختم سراسر ایران برگزار شد. عاشلمن هم خود من بودم و در واقع حاج‌آقا را در برابر عمل انجام شده قرار دادم.

چطور؟

اعلامیه چاپ کردم که به مناسبت رحلت فرزند حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، حاج‌آقا قاصطقی خمینی، مجلس ختمی در مسجد آیت‌الله بروجردی برگزار خواهد شد. این اعلامیه را در تمام کرمانشاه پخش کردیم. حاج‌آقا هم از همه جایی‌خبر پرسیدند این اعلامیه را چطور چاپ کردی؟ گفتم در تهران چاپ کردم. با تعجب پرسیدند تهران؟ آیت‌الله گرمی را هم برای سخنرانی دعوت کردیم. مسجد آیت‌الله بروجردی کرمانشاه تا استناداری ملو از جمعیت بود. آیت‌الله گرمی سخنرانی بسیار داغی کرد و دست کم ۱۰ بار اسم امام را برد و مردم چنان صلوات‌هایی می‌فرستادند که سقف مسجد می‌لرزید. شب تا صبح ۵۰۰ مأمور ساواک می‌خواستند من و آقای گرمی را با هم بگیرند. من و ایشان هم از راه‌افلاض مسجد خودمان را به ۲۰ خانه آن طرف‌تر رساندیم و در آنجا ماشینتی ما را سوار کرد و از کرمانشاه فرار کردیم.

حاج‌آقا را هم دستگیر کرده بودند؟

نه، دنبال من و آقای گرمی بودند. سوار ماشین که شدید گفتم آقای گرمی عمامه‌تان را بردارید. الان مأموران ساواک دور تا دور همه جا ایستاده‌اند. ایشان گفت امکان ندارد عمامه‌ام را بریدارم و برداشت، ولی من عمامه‌ام را برداشتم. ساعت دو بعد از نصف شب از کرمانشاه فرار کردیم.